

## پاتریمونیا لیسیم و خودکامگی سیاسی در عصر اول حاکمیت قاجاریه

محمد افسری‌راد\*

محمدرضا علم\*\*، شهرام جلیلیان\*\*\*

### چکیده

پادشاهان قاجار تا قبل از انقلاب مشروطه با گسترش و توسعه دیوان‌سالاری توانستند سلطه سیاسی خود را، که ویژگی خودکامگی داشت، بر جامعه تسری دهند. بنابراین، هدف این مقاله بررسی پدیده خودکامگی سیاسی به اتکای دیوان‌سالاری و براساس الگوی دولت پاتریمونیا لیسیم ویر است. در ساختار سیاسی قاجاریه، شاه که در رأس همه امور بود، در نقش حاکم پاتریمونیا لیسیم عمل می‌کرد که بنابه میل و اراده خود و با ملاک‌هایی که خود تعیین می‌کرد اعضای دیوان‌سالاری را برمی‌گزید. با نظارت شدید آنها را کنترل می‌کرد و هر زمان که دامنه اقتدارش با خطر کاهش تهدید می‌شد، به حذف آنها از مجمع دیوان‌سالاران مبادرت می‌کرد. اعضای دیوان‌سالاری نیز در مقابل، تلاش خود را بر تقویت سلطه سنتی شاه بر جامعه با ایفای وظیفه سرسپردگی‌شان متمرکز می‌کردند. آنها می‌دانستند بقا و دوامشان بستگی مستقیمی با عملکردشان در جهت افزایش اقتدار خودکامه شاه دارد. در سلطه سنتی وبری، خودکامگی وجهی از اقتدارطلبی است که به کمک موقعیت‌های خاصی از جمله وجود دیوان‌سالاری وابسته به حکومت محقق می‌شود؛ به گونه‌ای که دیوان‌سالاری بازوی اجرایی یک فرمان‌روای پاتریمونیا لیسیم است.

**کلیدواژه‌ها:** پاتریمونیا لیسیم، خودکامگی، سلطه سنتی، شاه، دیوان‌سالاری، حکومت قاجاریه.

\* دانشجوی دکتری رشته تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)

mohammadafsarirad@gmail.com

\*\* استاد گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز، mram36@yahoo.com

\*\*\* استاد گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز، jalilianshahram@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۵

## ۱. مقدمه

ظهور و قدرت‌گیری قاجاریه پس از سقوط دودمان زندیه حاکی از تکرار جریان‌های مشخص و باسابقه در تاریخ ایران بود. در این جریان، یک اتحاد ایلی، که از دیگر مدعیان قدرت منسجم‌تر و موفق‌تر عمل کرد، توانست پس از برتری بر رقبای و گسترش تسلط سیاسی و نظامی خود، دیوان‌سالاران حاضر را به همکاری با خود فراخواند و با حذف دیگر مدعیان قدرت سیاسی را به‌دست گیرد. بنابراین، با سقوط زندیه و قطع همکاری عناصر دیوان‌سالار با این دودمان به رهبری حاج ابراهیم‌خان کلانتر شیرازی، قاجارها توانستند به رهبری آقامحمدخان و طی یک دوره تقریباً شانزده‌ساله خود را صاحب اصلی قدرت سیاسی معرفی کنند. بر این مبنای باید گفت به‌قدرت‌رسیدن قاجاریه به‌لحاظ استقرار سیاسی نوعی جابه‌جایی در سطح ترکیب ایلیاتی حاکم به‌شمار می‌رفت. زیرا هم‌زمان با تعویض ایلات به‌جای هم‌دیگر، نقش معین و محدود دیوان‌سالاری سنتی با اندک تغییری حفظ شد (Moazami 2013: 11-12).

در این مقاله، تبیین و بررسی وجه خودکامگی متأثر از دیوان‌سالاری قاجاریه بر مبنای نظریه پاتریمونیالیسم (patrimonialism) ماکس وبر (Max Weber) صورت خواهد گرفت. در این نظریه دولت دارای سرشتی خودکامه است که بسته به شیوه کسب قدرت، ظرفیت‌های تاریخی جامعه و ابزارهای در دست به اعمال سلطه سیاسی مبادرت می‌کند. یکی از وجوه پاتریمونیالیسم، اعمال اقتدار توسط فرمان‌روا با اتکا به ظرفیت‌های دیوان‌سالاری است.

با بزرگ‌تر شدن دولت قاجار، که به تدریج پس از مرگ آقامحمدخان صورت گرفت، سازمان دیوان‌سالاری نیز بزرگ‌تر و گسترده‌تر شد و در خدمت اهداف و برنامه‌های شاهان قاجار قرار گرفت. دیوان‌سالاری دوره قاجار تحت کنترل و اداره شدید شخص شاه، به‌مثابه بازوی اجرایی دولت در صحنه سیاست عمل می‌کرد. از آن‌جاکه سرشت واقعی حکومت قاجاریه مانند بسیاری از نظام‌های سیاسی پیشین ایرانی بر فردگرایی و محور قراردادن شخص شاه در همه امور عمل می‌کرد، دیوان‌سالاری با تبعیت از فرمان‌های شاه دامنه قدرت مطلقه او را هرچه بیش‌تر گسترش داده بر تحکیم آن می‌افزود. پادشاهان قاجار نیز با گسترش و بزرگ‌تر کردن دیوان‌سالاری توانستند هرچه بیش‌تر سلطه فردی و خودکامگی سیاسی خود را بر بدنه جامعه تحمیل کنند. رؤسای دوائر مختلف دیوان‌سالاری، که ظاهراً مستقل و تحت نظارت صدراعظم فعالیت می‌کردند، برای حفظ موقعیت خود و جلب نظر

موافق شاه از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدند. هرچند دوام و بقای هرکدام از عناصر شاغل در دیوان‌سالاری از صدر تا ذیل به اراده پادشاه بستگی تام داشت. خروج از خط کلی سیاست‌های حاکم بر دیوان‌سالاری و تلاش برای ایفای نقش سازنده که به کاهش اقتدار و دامنه سلطه شاه می‌انجامید، فرجامی جز مرگ و حذف از دایره خادمان دولت نداشت و نمونه آن اتفاقی است که برای حاجی‌ابراهیم‌خان، قائم‌مقام، و امیرکیسر رخ داد. بنابراین، مسئله اصلی این مقاله عبارت است از این‌که «چگونه دیوان‌سالاری قاجاریه در جهت تقویت خودکامگی و سلطه مطلق شاهان قاجار عمل کرد؟».

## ۲. روش‌شناسی

روش مطالعه و سپس پژوهش و نگارش این مقاله اسنادی (کتاب‌خانه‌ای) و شیوه جمع‌آوری مطالب و اطلاعات موردنیاز به‌شیوه فیش‌برداری است. کتب، مقالات، و تحقیقات مراجع دست‌رسی نویسنده به اطلاعات اولیه و بنیادین پژوهش‌اند. کتب استفاده‌شده به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. مآخذ که عبارت است از منابع مکتوب دوره موردبررسی که عبارت‌اند از: الف) کتب تاریخی؛ ب) رسالات؛ ج) سفرنامه‌ها (اعم از ایرانی و غیرایرانی)؛ و د) آثار تاریخی نوشته‌شده در این دوره توسط غیرایرانیان (اعم از ترجمه‌شده و ترجمه‌نشده).
۲. کتاب‌های نوشته‌شده در سال‌ها و ادوار بعد از دوره موردبررسی تا زمان حاضر. مقالات هر اثر مکتوبی را که با موضوع و دوره موردبررسی در پژوهش مرتبط باشد و در نشریات و مجلات داخل و خارج از کشور چاپ شده باشد و نویسنده امکان دست‌رسی به متن آن‌ها را در اختیار داشته باشد یا برای خود فراهم کند در بر می‌گیرد. تحقیقات شامل پژوهش‌های انجام‌شده در قالب پایان‌نامه یا تصحیح متون و انتشار نسخ خطی و نیز رسالات متعلق به دوره زمانی موردبررسی‌اند. چاپ و بازچاپ روزنامه‌های این دوره نیز از جمله منابع تحقیقاتی مفید و درجه‌اول به‌شمار می‌آیند. اسناد هر مکتوبی است که یا به صورت‌های مختلف منتشر شده باشد یا در مراکز آرشیوی کشور نگهداری شود.

نویسنده با اتکای به این منابع متنوع، مطالب و اطلاعات موردنیاز برای نگارش مقاله را استخراج و سپس به‌شیوه تحلیلی از آن‌ها در جهت تبیین مسئله و محتوای مقاله استفاده کرده است.

### ۳. نظریه دولت پاتریمونیا

نظریه دولت پاتریمونیا (patrimonial government)، پرداختهٔ ماکس وبر، جامعه‌شناس تاریخ‌نگر آلمان، است. وبر خاستگاه این جنس از دولت را در نظام‌های سیاسی سنتی جست‌وجو می‌کرد که با مؤلفه‌های دولت‌های مدرن فرسنگ‌ها فاصله داشتند. در جامعه‌شناسی وبر، نظام سیاسی مبتنی بر الگوی پاتریمونیا لیسم نظامی سیاسی سنتی است که در آن یک خاندان پادشاهی قدرت جابرانه را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کند. از نظر وبر، اقتدار ناشی از ساختار سیاسی پاتریمونیا لیستی گونه‌ای اقتدار سیاسی است که اساساً سنت‌گراست و عرصهٔ بروز و اعمال قدرت شخصی است (وبر ۱۳۹۴: ۳۲۹)؛ به گونه‌ای که جامعه و اجزای آن را به ملک شخصی سلطان تبدیل می‌کند. به عقیدهٔ وبر «مناسبات پاتریمونیا لیسم اساس ساختارهای سیاسی را به وجود آورده و از این لحاظ تأثیر تاریخی فوق‌العاده‌ای داشته‌اند» (همان: ۳۴۹).

بر مبنای فرهنگ پاتریمونیا لیستی قدرت پدیده‌ای رازآلود است که خارج از ارادهٔ ما شکل می‌گیرد و جامعه نقشی در شکل‌گیری آن ندارد. فردی که به هر ترتیب قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد دارای فره ایزدی است و از گونه‌ای قداست الهی برخوردار است و سایهٔ خدا بر روی زمین (ظل‌الله) محسوب می‌شود. بنابراین، تصمیمات و فرمان‌های او بدون چون‌وچرا و لازم‌الاطاعه‌اند و هیچ‌کس را توان ابراز مخالفت با آن نیست. مردم اتباع حاکم تلقی می‌شوند و بر مبنای فرهنگ تابعیت و امریت هیچ‌گونه حقی برای رقابت و مشارکت ندارند (بشیریه ۱۳۷۵: ۷۶).

از نظر وبر عامل و زمینهٔ تفکیک نظام‌های سیاسی از هم‌دیگر و نیز معرفت‌شناسی نظام سیاسی در نوع و کیفیت سلطه‌ای است که بر قامت نظام سیاسی نشسته است. وبر برای سلطه سه سنخ قائل است: سلطهٔ قانونی یا بوروکراتیک که سرشتی عقلانی دارد؛ سلطهٔ سنتی که مبتنی بر قداست سنت‌های موجود است؛ و سلطهٔ کاریزمایی که اساس آن بر رابطهٔ عاطفی بین فرمان‌روا و پیروان اوست (فرونند ۱۳۸۳: ۲۱۶).

پیروی و قبول هریک از انواع سه‌گانهٔ سلطه از سوی مردم به زمینه‌های مختلف تاریخی، اجتماعی و دینی جوامع مربوط است. چنان‌که «اقتدار سیاسی سنتی مبتنی بر سلطهٔ موروثی است که بر پایهٔ آن سیادت یک صاحب‌اختیار بر قلمروهای معینی گسترش یافته و زیردستان وفاداری خویش را در اختیار پادشاه می‌گذارند تا از سوی او حمایت شوند» (آپراکرامبی و دیگران ۱۳۶۷: ۲۷۶-۲۷۷).

سلطه سنتی که از دید وبر پاتریمونیاالیسم نمونه عالی آن است دارای ویژگی‌هایی به شرح زیر است:

۱. اعمال سلطه در الگوی سنتی بر وفاداری شخصی و نه سلسله‌مراتب اداری و عقلایی سازمان‌های جدید است. در این الگو روابط و وفاداری‌های شخصی عامل اصلی ارتقای افراد در سلسله‌مراتب اداری و دیوان‌سالاری است و نه صلاحیت‌های فنی و تخصصی افراد (فروند ۱۳۸۳: ۲۱۸، ۲۲۶).

۲. مشروعیت حاکم و فرمان‌روا بر مبنای سنت‌های کهن مستقر در جامعه است و به دلیل وجود قواعدی در همین سنت‌ها این افراد دارای اختیارات وسیعی برای اعمال قدرت‌اند (اشرف ۱۳۴۷: ۱۰۱۴).

۳. انتخاب افراد برای تصاحب عرصه‌های اعمال اقتدار مبتنی بر روش عقلی و یا انتخاب قانونی نیست، بلکه رسوم و سنت‌های جامعه نقش اصلی را در این انتخاب بازی می‌کنند. «اشخاصی که در کار حکومت فرمان‌روای سنتی را یاری می‌رسانند نه کارمندان، بلکه خدمت‌گزارانی هستند که از میان بردگان، بندگان، خویشاوندان، مباشران و یا از میان باج‌ستانی که مداخل خود را مرهون کرم و بخشش فرمان‌روا هستند و بدین عنوان نوکر شخصی او به حساب می‌آیند، انتخاب می‌شوند» (فروند ۱۳۸۳: ۲۴۲).

۴. قلمرو عمومی و خصوصی افراد توجیه و تعریف مشخصی ندارد و اعتبار و منزلت شخصی افراد بستگی کاملی به موقعیت آن‌ها در نظام سیاسی و رابطه با شخص اول مملکت دارد (وبر ۱۳۹۴: ۳۴۰؛ فروند ۱۳۸۳: ۲۲۷). به علت انحصار قدرت سیاسی در دست شاه، نحوه اعمال و توزیع آن بستگی مستقیمی به میل و اراده او دارد. یگانه راه کسب مقام و احراز موقعیت کسب اعتماد و رضایت شاه است. بنابراین، خصوصیتی چون شایستگی و کاردانی جای خود را به تملق و بندگی و سرسپردگی داده و فرد در صورتی که بتواند هرچه بیش‌تر ارادت خود را به شاه نشان دهد، عضوی از سازمان دولت خواهد شد.

ملاک وبر در تمییز انواع سلطه سنتی ماهیت سازمان اداری و روابط اعضا با فرمان‌رواست. البته اشاره می‌کند که اعمال سلطه سنتی می‌تواند در حالتی محقق باشد که نظام اداری و دیوان‌سالاری وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد. بر همین مبنا، چنانچه اعمال سلطه با حضور دستگاه اداری و دیوانی صورت گیرد، نظام سیاسی پاتریمونیاالی نام دارد و اگر بدون وجود سازمان اداری صورت گیرد، نظام پدرسالاری یا

حکومت سال‌مندان و ریش‌سفیدان شکل خواهد گرفت که وبر آن را سال‌مندسالاری می‌نامد (اشرف ۱۳۴۷: ۱۰۱۵).

بنابراین، نظام سیاسی پاتریمونیال را باید نظامی دانست که در آن یک خاندان یا خانواده قدرت را در اختیار دارد و از طریق یک دستگاه دیوانی به اعمال سلطه و اقتدار با کیفیتی مبادرت می‌کند که شاه خواهان و علاقه‌مند به آن است. اعضای این سازمان دیوان‌سالار عموماً نامتجانس‌اند و ممکن است شامل عناصری از طبقات مختلف جامعه و حتی مستشاران استخدام‌شده باشد. وابستگان نسبی و سببی، خدمت‌گزاران، و خویشاوندان شاه حضور همیشگی در بدنه دیوان‌سالاری دارند و «مقامات سیاسی به گونه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر دست‌به‌دست می‌شود و از این‌رو امنیت شغلی وجود ندارد.

این‌گونه دستگاه‌های دیوانی نسبتی با بوروکراسی عقلانی به‌معنای مدرن ندارند و روابط شخصی و وفاداری به شخص فرمان‌روا بر مهارت و شایستگی افراد برتری دارد» (بشیریه ۱۳۷۴: ۶۰). «دستگاه اداری پاتریمونیال با گسترش تقسیم کار و عقلانی‌شدن فزاینده یعنی با ازدیاد مکتوبات و ایجاد سلسله‌مراتب تشکیلاتی و اداری بیش‌ازپیش خصوصیات بوروکراتیک به خود می‌گیرد» (اکبری ۱۳۸۷: ۱۸). ولی از آن‌جاکه برای انتخاب و انتصاب، لیاقت و صلاحیت افراد ذیل شاخص اعتماد و میل باطنی شاه قرار داشت، امکان جهش و ترقی از دیوان‌سالاری پاتریمونیال به سازمان مبتنی بر ضابطه و قانونی بوروکراسی وجود نداشت. شاید از همین‌رو بوده که وبر معتقد بود «دیوان‌سالاری‌های قدیمی اساساً خصلتی پاتریمونیال داشتند، بدین‌معنا که کارمندان نه از پایگاه شغلی تضمین‌شده‌ای برخوردار بودند و نه از پاداش نقدی منظم» (فروند ۱۳۸۳: ۲۲۳).

این نظام اداری در راستای منافع سیاسی و اقتصادی شخص سلطان فعالیت می‌کند که با اراده وی نیز کوچک‌تر یا بزرگ‌تر می‌شود (وبر ۱۳۹۴: ۳۵۰). چنان‌چه اراده سلطان بر گسترش و بزرگی فیزیکی سازمان اداری دولت قرار گیرد که در نتیجه مشاغل متعدد و سلسله‌مقامات اداری متکی به تقسیم کار به‌وجود آید، نظام اداری خصلت بوروکراتیک درون قدرت به‌خود می‌گیرد که با سرشت سازمان بوروکراتیک در کنار قدرت تفاوت‌های بنیادین دارید. این تفاوت‌ها عبارت‌اند از: کم‌تر از رویه معقول و معطوف به توسعه سیاسی و اجتماعی پیروی می‌کند، نظر شخصی فرمان‌روا دلیل بر گزینش و استخدام افراد است و نه شایستگی آن‌ها (گریز از شایسته‌سالاری)، رابطه کارگزاران اداری با فرمان‌روا از نوع تبعیت و پیروی محض است و نه رابطه‌ای ارادی معطوف به همکاری.

بنابراین، ویژگی‌های یک نظام پاتریمونیال از نظر وبر عبارت‌اند از:

۱. حکومت ملک شخصی فرمان‌رواست و او می‌تواند اقتدار سیاسی خود را به شیوه‌های مختلفی مانند فروش، رهن، اجاره، یا بر مبنای ارث اعمال کند و انتقال دهد.
۲. کاربه‌دستان و مشغولان در سازمان اداری از پایگاه و طبقه مشخصی نیستند و امکان حضور افراد از طبقات پایین جامعه مانند غلامان و نوکران تا طبقات اعیان و اشراف و حتی عناصر خارجی وجود دارد. ویژگی مشترک همه اعضای دیوان‌سالاری نظام پاتریمونیال این است که حضور یا حذف آن‌ها صعود یا نزول آن‌ها در سلسله‌مراتب اداری با اراده فرمان‌روا صورت می‌گیرد.
۳. فرمان‌روا در مقابل خدمات اعضا و رعایای خود خدماتی از قبیل استفاده از زمین در برابر خدمات، استفاده از درآمد اموال و عوارض و مالیات‌ها، و زندگی در خانه فرمان‌روا به آن‌ها می‌دهد (فرونه ۱۳۸۳: ۲۲۶-۲۲۸؛ اشرف ۱۳۴۷: ۱۰۱۴).

#### ۴. مطلق‌گرایی

تأسیس سلسله قاجاریه در دهه اول سده سیزده هجری قمری یک بار دیگر نظام پادشاهی را بعد از افول دودمان زندیه و در ادامه سنتی طولانی و قدیمی از این نوع سیاست‌ورزی در ایران مستقر ساخت که مهم‌ترین رکن و ستون آن استبداد فردی بود. در این سلطنت مستقله، شاه در رأس سلسله‌مراتب قدرت قرار داشت و قدرت سیاسی از اراده او ناشی می‌شد. بنابراین، سخن پادشاه همان قانون بود که برای همه افراد جامعه از بالا تا پایین واجب‌الاطاعه و لازم‌الاجرا بود. «پادشاه می‌توانست با سپردن قلم‌دان و عصای مرصع به صدراعظم همه یا بخشی از قدرت مطلق خود را به وی واگذار کند و او را مأمور اجرای فرمان‌های خود کند» (اجتهادی ۱۳۷۱: ۹). در ساختار قدرت سیاسی قاجاریه، پادشاه سرمنشأ قدرت بود و اقتدار او بنیاد قدرت دولت را تشکیل می‌داد.

مهم‌ترین ویژگی ساختار قدرت سیاسی قاجاریه مطلق‌گرایی سیاسی بود. منظور از مطلق‌گرایی سیاسی محوری‌بودن شاه در میان عناصر اصلی قدرت سیاسی است و منظور از عناصر اصلی قدرت سیاسی همان نخبگان حاضر در هرم قدرت سیاسی‌اند. از نمونه تعاریف حکومت مطلقه عبارت از حکومتی است که در آن مردم دارای نماینده، حق رأی یا هرگونه سهم دیگری در اداره امور کشور نیستند. نامحدودبودن قدرت

فرمان‌روا از لحاظ قانونی، وجود دستگاه متمرکز و شدیدالعمل، نظام قدیمی و استثماری و گاهی وجود روابط فئودالی از مشخصات این حکومت است (بابائی و آقائی ۱۳۶۵: ۴۰). ویژگی‌های چنین ساختاری عبارت است از: الف) نبودن حدود سستی یا قانونی برای قدرت حکومت؛ ب) وسعت دامنه قدرت خودسرانه؛ برای تحقق این جنبه معمولاً دستگاه اداری متمرکزی باید وجود داشته باشد (آشوری ۱۳۶۶: ۲۵). دولت پاتریمونیاال ممکن است ویژگی‌های متعددی داشته باشد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از خودکامگی سیاسی. در نظام‌های پاتریمونیاال قدرت سیاسی در کنترل شخصی و مستقیم فرمان‌روا قرار دارد و از طریق دستگاه دیوانی و اداری، که تحت کنترل و مواظبت شدید پادشاه است، اعمال می‌شود.

با بهره‌گیری از نظریه پاتریمونیاالیسم ماکس وبر برای بررسی ساختار قدرت در ایران دوره قاجار، که از آن به سلطنت مستقله یا مستبده تعبیر می‌شود، می‌توان گفت این سلطنت از لحاظ ماهوی دارای وجوه پاتریمونیاالیستی است. خصایص و ویژگی‌هایی که جامعه ایران را به نظامی پاتریمونیاالیستی تبدیل می‌کند عبارت‌اند از: ساخت عمودی قدرت، ارادت‌سالاری، قداست داشتن حاکم (نظریه ظل‌الله)، و تقدیرگرایی.

مطالعه آثار تاریخی دوره قاجار فضای خودکامگی و مطلق‌گرایی سیاسی را ترسیم می‌کند که پادشاهان این دوره تاریخی آن را تثبیت کرده و تداوم داده‌اند. اشاره مستقیم به استبدادی‌ترین حکومتی که بتوان تصور کرد، مطلق‌العنانی بودن شخص شاه در همه امور، اختیار بی حد بر همه کس و همه چیز، فرمان‌دار مطلق بودن، و بی قانونی ویژگی‌هایی است که عمده ناظران خارجی پادشاهان قاجار با دیدن وضعیت این دولت به آن اشاره کرده‌اند (جونز ۱۳۸۶: ۲۵۱؛ ملکم ۱۳۸۲: ۲۱۸؛ کرزن ۱۳۶۲: ۴۳۵؛ بنجامین ۱۳۶۳: ۱۳۳). پدر رعیت، بی‌قیدی به هر قانون، تسلط انحصاری بر همه چیز، فقدان آزادی و انسانیت، رفتار بر هوای نفس، طاعون دولتی، غفلت، و بی‌قیدی دولت (دنبلی ۱۳۸۳: ۱۶۹؛ آخوندزاده ۱۳۹۵: ۱۳-۱۴؛ کمالی‌طه ۱۳۵۶: ۶۱) را نویسندگان ایرانی برای سرشت واقعی دولت قاجار خصایصی ذاتی دانسته‌اند.

یکی از بهترین توصیفات در همین زمینه متعلق به طالبوف تبریزی است: «فرمان‌روایی بی‌چون و چرا که سلطنت ظالمه یا سلطنت مطلقه نام دارد و بر دو نوع بی‌قانون و با قانون است». در تعریف فرمان‌روایی بی‌چون و چرا بی‌قانون می‌گوید:

شخص رئیس با هر عنوان که باشد در مملکتی تاج و تخت را موروثاً مالک می‌گردد و برای اداره امور مملکت قانون نمی‌نویسد و عواید قدیمه و یا آیین مذهبی اساس



راه‌بردن کشور می‌شود و جزا و سزای هرکس موقوف به میل و حالت شخص حاکم بود مانند ایران و عربستان و افغانستان و ختا.

در این‌گونه فرمان‌روایی پادشاه،

زام اداره را به چند نفر وزیر سپرده که وزرا فقط در نزد پادشاه مسئول هستند و اجرای اوامر او را می‌کنند ... و اختیار جان و مال تبعه در قبضه اقتدار اعلی حضرت اوست. او را سلطان مطلق و اداره او را سلطنت مطلقه می‌نامند. در چنین مملکتی ... گاهی آدم‌کش را می‌نوازند، ریاست ممالک را به حکام می‌فروشند، مالیات تبعه را به اجاره می‌دهند (طالبوف تبریزی ۱۳۱۲: ۸۰-۸۱).

در چنین سلطنت مطلقه‌ای، حقوق و قوانین و نهادها و نظریه‌های کنترل و موازنه به‌هیچ‌روی نمی‌توانستند شاه ایرانی را محدود کنند (آبراهامیان ۱۳۷۹: ۶۰-۶۱).

حکومت: حکومت بر چند قسم است. یکی از اقسام حکومت منفرد است و در حکومت منفرد مردم حکم یک نفر را قبول می‌کنند. حکومت منفرد نیز اقسام دارد. یکی از اقسام حکومت منفرد مستقله موروثی است و این قسم حکومت در ایران معمول است. پادشاه: در دولت ایران سلطنت منفرده مستقله موروثیه برقرار است و پادشاه آن صاحب استقلال تمام قوای مملکت است مشروط بر آن‌که بر ضد اصول اسلام رفتار نکند ... چون تمام قوای مملکت در دست پادشاه است، پس تمام ترقیات ملت و دولت بسته به میل اوست و پادشاه سرچشمه تمام اقتدارات است و تمام مناصب دولتی متعلق و در تحت اراده اوست. پادشاه نیز رئیس تمام ادارات دولتی است (آدمیت و ناطق ۱۳۵۶: ۳۷۲-۳۷۳).

علاوه‌بر تأکید پادشاهان قاجار بر حفظ و تداوم این نوع از سیاست‌ورزی، فرهنگ غالب جامعه و ذهنیت آحاد مردم، که در عصر قاجار از آن‌ها به رعیت تعبیر می‌شد، بر پذیرش و تبعیت از چنین ساختاری شکل گرفته است. اعتباربخشی تقدس‌آمیز و خلل‌ناپذیر به مقام و موقعیت شاه و سلطان، بی‌آن‌که بر تفکر و تعقل استوار باشد، ضمن محو هویت افراد جامعه در برابر یک فرد در مقام سلطان یا پادشاه، نوعی از رابطه را در جامعه ترویج می‌کند که بر تقدیر و تملق و انتقادناپذیری استوار شده است.

«همان‌طور که برای گوسفندان شبانی لازم است و چوپان نسبت به آن‌ها فعال مایشاء و لایسنل عما یفعل می‌باشد، به همان قیاس شهریاران نیز مالک‌الرقاب رعیت هستند و هیچ‌کس را در برابر اراده آنان حق چون‌وچرا گفتن نیست» (کرمانی ۱۳۹۵: ۸۵).

هرگاه ملتی در ذلت و اسیری و وحشت و دهشت و حقارت زیست کند، بی‌شبهه این‌ها در خونش وارد شده و در خونش خوف وحشت طبیعی گشته، جزو طبیعت می‌شود و در دماغ آحاد و افراد آن ملت جای خوف و حجره ترس بزرگ و وسیع خواهد گردید و به همین قسم است در جنگ‌جویی و شجاعت و دلیری و غیرت (کرمانی ۱۳۹۵: ۹۰).

خدمت شهریار سایه هر نعمت است و الطاف جهان‌شمول او حتی بزه‌کاران را ببخشد. تبه‌کارانی که گناهشان به آب زمزم کوثر سفید نمی‌شد، به یک نظر مرحمت ملوکانه تمام سیاهی اعمال آن‌ها شست‌وشو گردید و مستحق خلود در جنات عدن گردیدند (آدمیت و ناطق ۱۳۵۶: ۲۲).

حاج میرزامحمد نائینی از روحانیان عصر ناصرالدین‌شاه که گناه کبیر را در نافرمانی از دولت می‌دانست معتقد است:

سلطنت و پادشاهی ابدالله سبحانه ایامه و اعوانه بر آن حضرت که شاخص شخص ظل‌اللهی و ظل شاخص سبحانی است، از فرایض عینیه و مفروضات شخصیه آن وجود اقدس همایون است و بدین‌وجه دولت و سلطنت اعلی حضرت مفروضه شرعیه خواهد بود (آدمیت و ناطق ۱۳۵۶: ۱۴-۱۵).

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در جلسه می‌نویسد:

سلطان سایه یزدان است. هر که را تقدیر الهی به این موهبت و عنایت اختصاص داد، پیکرش را به جامه قدس و شرف پوشانید و صاحب دیهیم کرامت و افسر مکرمت گردانید. جبین او را به انوار تأیید و سعادت جاوید منور نمود و پس از آن که یک نفس نفیس را از میان کرورها مختار و منتخب فرمود، نتوان گفت او مسئول کلیه اعمال است و طرف هر نوع جواب و سؤال (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۷ الف: ۴۲).

در چنین نظامی رابطه مردم با حکومت را وظایف و حقوق طرفین مشخص نمی‌کند، بلکه سلسله آمریت و اطاعت به آن شکل می‌دهد. قزوینی در این زمینه می‌گوید:

ما ضعیفان از همه‌جا بیچاره و این جمله از همه‌جا آواره را نه در دروازه قدم راه‌رویی، نه در کتم عدم قراری، پس از لطف خود ما را از دریای عدم به ساحل وجود رسانیده و از آن ساحل در ظل حمایت خود قرار داده به اشاره ظل‌الله الممدود علی‌الارض و فضله ... فیها بالطول و العرض از آن بلندتر است که دست این کوتاه‌قامتان دایره امکان به آن رسد. نظر عالی‌همت از آن بالاتر است که به این واماندگان مذلت فیض عام رساند (قزوینی ۱۳۷۰: ۳۱).

پاتینجر ایران را تحت حکومت فردی مستبد می‌داند که استبدادش به هم‌راه خود ظلم و ستم می‌آورد و مردم این امر را عادی می‌دانند و ناپسند نمی‌پندارند (پاتینجر ۱۳۸۴: ۲۳۸) «بزرگان مملکت مثل غلام زرخرید هستند و در حرکات و گفتار خود باید به ملاحظه رفتار کنند» (مارکام ۱۳۶۷: ۳۸) و بسیاری از آن‌ها خود را قلی یا برده شاهان می‌نامیدند (دروویل ۱۳۶۵: ۱۸۱).

مردم با این استبداد به‌خوبی آشنا هستند و آن‌قدر آن را تجربه کرده‌اند که برایشان عادی است و به آن با دیده بی‌اعتنایی می‌نگرند. آن‌ها به حکم شاه به زندان می‌روند و بیرون می‌آیند، فلک می‌شوند، جریمه می‌پردازند، و همه این‌ها را با خون‌سردی تحمل می‌کنند. این همه جبر را برآمده از قضا و قدر و سرنوشت خود می‌دانند و آن را می‌پذیرند (موریه ۱۳۸۶: ج ۱، ۷۰).

انس‌گرفتن رعیت با این نمونه از تفکر نقش مهمی در عدم آگاهی بخشی ملی به آن‌ها داشت که در قالب گفتمان‌هایی چون ملت - دولت و یا ناسیونالیسم بروز می‌یافت. از نظر وبر «ملت به مقوله ارزش‌ها تعلق دارد» و اهمیت آن معمولاً «به‌واسطه برتری یا حداقل جای‌گزین‌ناپذیری ارزش‌های فرهنگی که تنها از طریق بارورساختن ویژگی گروه می‌توان آن را حفظ کرد و توسعه داد تثبیت می‌شود»<sup>۱</sup> (میرزایی ۱۳۹۵: ۱۷۲، ۱۷۴).

به همین دلیل، از یک‌سو شاه ایران نیروی بی‌چون‌وچرا و کاملاً خودکامه‌ای داشت و گفته‌اش قانون و اراده‌اش لازم‌الاجرا به‌شمار می‌رفت و از دیگرسو، شاه توان به‌کار بستن همه نیرویی را که اراده می‌کرد و جزو حقوق به‌حق خود می‌پنداشت، دارا بود. شاه ایران ظل‌الله و دیوان‌سالاری زیرفرمانش، که دولت نامیده می‌شد، توان سیاسی و اقتصادی بدون مرزی داشتند. شاه صاحب‌اختیار بی‌چون‌وچرای نه‌تنها مردم ایران، بلکه گه‌گاه سراسر دنیا به‌شمار می‌رفت و همه کارگزاران و نهادهای موجود وظیفه‌ای نداشتند مگر نگه‌داری و تثبیت نیرو و تمهیدات او و رویارویی با تهدیدات احتمالی که ممکن بود این چیرگی را با خطر مواجه سازد (وطن‌دوست ۱۳۷۹: ۱۹۵).

پیدایش و رواج خودکامگی در نظام سیاسی قاجاریه معلول اوضاع متفاوت و دلایل متعدد است. در این بخش از مقاله این خصلت سیاسی در دیوان‌سالاری قاجاریه بررسی می‌شود تا نشان داده شود چگونه دیوان‌سالاری بستری برای تقویت خودکامگی در سرشت سیاست‌ورزی قاجارها بود.

## ۵. نظام اداری قاجاریه

تأسیس قاجاریه به دست آقامحمدخان، که در بستری از مبارزات نظامی طولانی مدت و فرسایشی در اطراف و اکناف کشور صورت گرفت، به معنی استقرار یافتن و نهادینه شدن قدرت دولت مرکزی قاجاریه در شهر تهران نبود. شانزده سال مبارزه بی وقفه با مدعیان تاج و تخت و مخالفان و آشوب‌گران سیاسی و سپس مرگ فرصت کافی را به بنیان‌گذار قاجاریه نداد تا پایه‌های دولت تازه تأسیس خود را بر شالوده‌های مستحکمی استوار سازد. اگرچه خصلت ذاتی خان قاجار و میل مفرط او به نظارت مستقیم بر همه امور پادشاهی‌اش بر این رویه تأثیر مستقیم داشته است.

آقامحمدخان توانست با تکیه بر نبوغ نظامی و تلاش طاقت‌فرسا و جنگ‌های متوالی، مدعیان سلطنت و جانشینی زندیه را در اکناف کشور سرکوب کند و خود را یگانه صاحب تاج و تخت و پیروز مبارزات معرفی کند؛ ولی به‌رغم این موفقیت، در پایه‌گذاری تشکیلات اداری منظم و منسجم و ترتیب‌دادن درباری رسمی و قدرت‌مند نتوانست یا نخواست اقدامی صورت دهد. اگرچه ویژگی‌های شخصیتی او مانند اقتدار فردی و تدبیر، نیروی سازمان‌دهی، و خصیصه قاجاری کردن سلطنت فتحعلی‌شاه از جمله عواملی بودند که در تمرکز و حفظ قدرت دولتی یاری رساندند.

با این حال، پس از غلبه نهایی بر لطفعلی‌خان زند و مسجل شدن برتری خان قاجار بر اتحاد گسسته زندیه، تعدادی از دیوان‌سالاران سابق با اعلام تبعیت از پادشاه جدید، به همکاری با خان قاجار پرداختند که میرزا ابراهیم‌خان کلانتر شیراز (محمد هاشم آصف ۲۵۳۷: ۴۵۶)، میرزا شفیع مازندرانی و میرزا اسدالله‌خان (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۷ ب: ۲۱-۲۲) از آن جمله‌اند. پس از موفقیت نهایی آقامحمدخان، که به‌نحوی نتیجه همکاری نهاد دیوان‌سالاری و سلطنت بود، حاجی ابراهیم به مقام وزارت و اختیار رسید (نواب تهرانی ۱۳۷۶: ۳۲-۳۴).

از این‌رو، در دوره پادشاهی وی دربار به معنی سیاسی و اداری آن تشکیل نشد و فقط یک لشکرنویس، یک مستوفی، یک وزیر، و تعدادی منشی و نویسنده تحت نظارت مستقیم وی امور را اداره می‌کردند (نفیسی ۱۳۶۶: ۲۲-۲۴).

بنابراین، مجموعه اعضا و عناصر دیوان‌سالاری بنیان‌گذار قاجاریه با شرح وظیفه هر کدام عبارت بودند از: حاجی ابراهیم‌خان کلانتر با لقب اعتمادالدوله، که حکم وزیراعظمی داشت، میرزا اسماعیل که مستوفی بود و میرزا اسدالله که مقام لشکرنویس را صاحب شد.

«درحالی که آقامحمدخان یک سازمان اداری فوق‌العاده شخصی را اداره می‌کرد که در آن نظامی‌گری و ملزومات آن غالب بود» (هامبلی ۱۳۹۱: ۵۷-۵۸)، دوره فتحعلی‌شاه را که آغاز گسترش نهادهای اداری و دیوان‌سالاری قاجاریه است، باید آغاز پاتریمونیاالیسم اداری نامید. مهم‌ترین ویژگی‌های چنین نظام اداری و نهاد دیوانی را در دوره موردبحث این مقاله می‌توان در این‌ها خلاصه کرد:

**شاه‌محوری:** در یکی از اسناد عصر قاجار درباره حدود و ثغور اقتدار شاه در ساختار دیوانی قاجار آمده است: «نخست، بنای حکومت بر سلطنت مطلق‌بینی حکومت مقتدره مستقله است؛ دوم این‌که، اعتبار حکم و وضع مقررات حکومتی و اجرای آن به امر شاه بود؛ و سوم این‌که، در کلیه امور دیوانی فرمان و امضای شاه لازم بود» (دهنوی ۱۳۸۲: ۸). «پادشاه سرچشمه اقتدار و اعطاکننده تمامی مناصب دولتی است و وی ریاست کلیه مؤسسات و نهادهای حکومتی را برعهده دارد و تمامی مداخل و عایدی حکومت در تصرف و اختیار شخص سلطان است» (آدمیت و ناطق ۱۳۵۶: ۴۷۳)

جرج کرزن [لرد کرزن] با مشاهده اوضاع سیاسی و دقت در مقام شاه می‌نویسد:

به‌راستی شاه فعلی درحال حاضر نمونه ممتاز زمام‌داری مختار مطلق ... و حق بی‌حد و حصری نسبت به جان و مال هریک از اتباع خویش دارد. فرزندانش استقلال جداگانه ندارند و دور از امکان نیست که در چشم‌برهم‌زدنی به خاک پستی یا فقر و تنگ‌دستی فروافتند. وزیران بنا بر میل ملوکانه برقرار و یا خوار می‌شوند. فرمان‌روا یگانه وجود مالک‌الرقاب است و تمام افراد رسمی اختیاراتی از جانب او دارند. هیچ مرجع رسمی و دیوانی که قادر بوده باشد حقوق و مزایا و اختیارات شاه را محدود سازد و یا آن را تغییر دهد وجود ندارد (کرزن ۱۳۶۲: ج ۱، ۵۱۳).

و چون تمامی قوای حکومت در دست پادشاه است، پس تمام ترقیات دولت و ملت بسته به میل اوست و پادشاه سرچشمه تمام اقتدارات است و تمام مناصب دولتی متعلق و در تحت اوست. پادشاه نیز رئیس تمام ادارات دولتی است. مثلاً در اداره جنگ یا عسکریه سرداری قشون بری و بحری متعلق به شخص اوست و تعیین عدد قشون و مأمورکردن سرداران و سرکاران و صاحب‌منصبان و ساختن قلعه‌جات و معابر نظامی و تهیه ملزومات جنگی و غیره به میل و حکم اوست؛ و در ادارات مالیه ملزومات مالیه و وصول مالیات و به‌خرج رسانیدن برای مصارف دولت و ساختن کتابچه دخل و خرج و محاسبات کل برعهده اوست (ورهرام ۱۳۶۷: ۸۳).

**حذف نخبگان و عناصر تأثیرگذار:** درکنار مطلق‌گرایی سیاسی، «آن‌چه نظام اداری قاجار فاقد آن بود تداوم و استمرار و ثبات در رهبری آن بود که بدون آن هیچ دیوان‌سالاری

را نمی‌توان گفت به‌راستی نهادینه شده است» (هامبلی ۱۳۸۷: ۲۰۲). مبنای انتخاب کارگزاران اعتماد شخصی شاه بود و کم‌تر به لیاقت و صلاحیت افراد توجه می‌شد (مستوفی ۱۳۸۸: ج ۱، ۴۳۳؛ امین‌الدوله ۱۳۵۵: ۲۵-۲۶). معدود شخصیت‌های صاحب‌فکری که در جمع نخبگان دولتی ظهور می‌کردند هنگامی که دامنه فعالیت‌هایشان متوجه کاهش اقتدار شاه می‌شد سریعاً طرد و حذف می‌شدند.

**انتصاب افراد نالایق:** «هرکس مسخره بود بیش‌تر مورد توجه بود ... تمام اشخاص بزرگ عالی‌مقام خانه‌نشین، تمام مردم مفسد بی‌سواد نانچیب مصدر کارهای عمده بزرگ» (اتحادیه ۱۳۷۱: ۷۳).

پاتریمونیا لیسم امتداد دربار حاکم است که در آن رابطه قدرت ماهیتاً همان اقتدار پدران و اطاعت فرزندان باقی مانده است. رابطه حاکم با دستگاه دیوان‌سالاری رابطه انبعاث و استخلاف است؛ یعنی دیوان‌سالاری ادامه وجودی شاه است. حکومت چون قائم‌به‌شخص است از معیارهای شایسته‌سالاری به‌دور است و ارادت جای لیاقت، و محرمیت جای شایستگی را می‌گیرد. شاه قطب است و شرط تقرب به او وفاداری و اطلاعات بی‌قید و شرط است. چنین سازمانی دارای ویژگی هم‌چشمی متوازن است. یعنی عناصری با نیروی برابر در یک صحنه ستیز یک‌دیگر را کنترل می‌کنند. رقابت آن‌ها با یک‌دیگر بر سر اندازه ابراز وفاداری به شخص حاکم است و حاکم نیز به دست‌کاری کردن و تشویق این رقابت می‌پردازد. در چنین نظامی همه ایده‌های مهم و استراتژی‌ها و سیاست‌ها و برنامه‌ها از ناحیه حاکم سرچشمه می‌گیرد و دیگران جملگی طفیلی او هستند (حجاریان ۱۳۷۴: ۴۸).

**فروش مناصب:** در ساختار قدرت، دیوان‌سالاری در واقع محمل گسترش نفوذ و منابع درآمد خاندان شاه و حلقه وابستگان به وی شده بود؛ به‌طوری‌که مناصب دولتی به‌عنوان منبع درآمد به افراد واگذار می‌شد و مقامات دولتی نیز آن را ملک اجدادی خود تلقی می‌کردند (ربانی‌زاده و لطفی ۱۳۹۴: ۶۳). این سیاست خرید و فروش مشاغل و القاب که با پرداخت رشوه صورت می‌گرفت (ناظم‌الاسلام کرمانی ۱۳۴۶: ج ۱، ۱۲۶) در نهایت منتهی به تضعیف و ناکارآمدی حکومت شده بود. حوزه صلاحیت دستگاه اداری نیز براساس گستره‌ای تعریف می‌شد که شاه تعیین می‌کرد؛ تاجایی که وزارت‌خانه‌ها که عالی‌ترین نهادهای کشور محسوب می‌شدند چیزی جز انحصارات شاه نبودند (Sheikhholeslami 1997: 170) و او این انحصارات را منبعی برای تقویت بنیه استبدادی و مالی خود قرار داده بود. او

زمام اداره را به چند نفر وزیر سپرده که وزرا فقط در نزد پادشاه مسئول هستند و اجرای اوامر او را می‌کنند ... و اختیار جان و مال تبعه در قبضه اقتدار اعلی حضرت اوست. او را سلطان مطلق و اداره او را سلطنت مطلقه می‌نامند. در چنین مملکتی ... گاهی آدم‌کش را می‌نوازند، ریاست ممالک را به حکام می‌فروشند، مالیات تبعه را به اجاره می‌دهند (طالبوف تبریزی ۱۳۱۲: ۸۰-۸۱).

فتحعلی‌شاه که آغاز سلطنتش با مخالفت و شورش مدعیانی چند روبه‌رو شد، به درایت و واکنش‌های حاجی ابراهیم‌خان کلانتر و خاندان وی آهسته‌آهسته استوار و تثبیت شد (سپهر ۱۳۷۷: ۱۱۰). پس از غلبه نهایی بر همه مدعیان، ابراهیم‌خان کلانتر مجدداً با لقب اعتمادالدوله بر صدر امور دیوانی قرار گرفت و به پاس خدمات خاندانش بسیاری از آنان به مشاغل اداری به‌ویژه بخش مالی گمارده شدند. با این حال دوره اقتدار اعتمادالدوله بیش از چند سال به طول نینجامید و بنابه دلایل مختلف به دستور فتحعلی‌شاه او و همه بستگانش دستگیر و کشته شدند. اعتمادالسلطنه در *صدرالتواریخ* غرور و کفران نعمت و تقبیح شخص اول سلطنت را توسط اعتمادالدوله باعث سعایت وی نزد شاه توسط اهالی مازندران دانسته است (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۷ ب: ۳۰-۳۱).

پس از مرگ اعتمادالدوله، فتحعلی‌شاه ساختار اداری حکومت را که در دوره آقامحمدخان بسیار ساده و شامل سه مقام اداری بود، با به‌کارگماردن تعداد بیش‌تری از دیوان‌سالاران گسترش داد. وی سازمان دیوان‌سالاری دوره صفویه را نمونه موردعرضه انتخاب کرد و مانند آن را تأسیس کرد. صدراعظم، مستوفی‌الممالک، منشی‌الممالک، و صاحب‌دیوان چهار ستون اولیه بنای دیوان‌سالاری فتحعلی‌شاه بودند که تعدادی کاربه‌دست و میرزا زیر نظر آن‌ها امور دیوانی را پیش می‌بردند (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۷ الف: ۵۵؛ اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷: ۱۴۸۰).

فتحعلی‌شاه این هسته چهارنفره را، که در حکم هیئت وزرای دربار بودند، مسئول اداره امور کرد. سپس، دستور آغاز به‌کار مشاغل دیگری مانند خزانه‌داری، معیرالممالک، خطیب‌الممالک، و منجم‌باشی را صادر کرد (مستوفی ۱۳۸۸: ج ۱، ۲۶-۲۷؛ وره‌رام ۱۳۶۷: ۸۶-۸۷).

این تفکیک وظایف و تقسیم مشاغل را می‌توان آغازی بر گسست از سنن ایلپاتی شاه سابق (آقازاده ۱۳۹۶: ۱۱۳) و مقدمه‌ای برای گسترش دیوان‌سالاری در دوره پادشاهان پس از فتحعلی‌شاه دانست (Farzaneh 2015: 33-34) که نمونه تکامل‌یافته‌تر و بزرگ‌تر آن در دوره ناصرالدین‌شاه بروز و ظهور یافت.

آنچه حکومت قاجار را از دیگر حکومت‌ها متمایز می‌کرد موضوع پیش‌کشی است که از بابت فروش مقام و منصب ایالات و ولایات حاصل می‌شده است. «در میانه قرن نوزدهم مناصب حکومتی برای تأمین پول نقد فروخته می‌شد» (لمیتون ۱۳۷۵: ۵۰).

دیوان‌سالاری قاجار در عهد محمدشاه به دو دوره و به نام دو شخصیت تأثیرگذار این عصر است: دوره اول، دوره میرزا ابوالقاسم فراهانی معروف به قائم‌مقام ثانی و دوره دوم عصر صدارت حاجی میرزا آقاسی است. دوره صدارت میرزا ابوالقاسم دولت مستعجل بود، زیرا «محمدشاه در نتیجه تحریک مشاورانش که قائم‌مقام را با عباراتی چون «خیانت» و «بی‌صفایی» توصیف می‌کردند (میرزا قاجار ۱۳۲۷: ۱۴، ۲۷، ۲۳۸؛ اعتمادالسلطنه الف ۱۳۵۷: ۱۳۷)، دستور داد او را خفه کردند و حاجی را به جای او نشانند» (دو سرسی ۱۳۶۲: ۱۸۸).

برخی ناظران دوره اول از تلاش و جدیت قائم‌مقام برای نظم‌بخشیدن به امور مالی، اصلاح اوضاع اداری، جمع‌آوری مالیات‌های عقب‌افتاده، و عزل و نصب حکم‌رانان جدید یاد کرده‌اند. سیمونیچ اعضای دیوان‌سالاری دوره قائم‌مقام را ترکیبی از نزدیکان فتحعلی‌شاه، نزدیکان عباس میرزا و نوکران و یاران محمدشاه تشخیص داده است (سیمونیچ ۱۳۵۳: ۷۵). ویژگی این ترکیب نامتجانس رقابت و جدال دائمی بر سر مسائل مختلف و تلاش هرچه بیش‌تر برای حذف رقبا با هدف نزدیکی بیش‌تر به مقام سلطنت بوده است. این گروه بیش‌تر از آن‌که در تلاش برای سازمان‌دهی امور و ترقی و تکامل دیوان‌سالاری باشند، مشغول دسیسه‌بافی و توطئه‌چینی علیه یک‌دیگر بودند.

با مرگ قائم‌مقام، حاجی میرزا آقاسی به جای وی مقام صدارت را صاحب شد. وی میرزا شفیع آشتیانی را به سمت معاونت خود منصوب کرد و در «حل و عقد امور و رتق و فتق کار جمهور به مشاورت او» (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۷ ب: ۱۳۷) مشغول شد. مقام مستوفی کل مملکت را هم به میرزا حسن آشتیانی سپرد (سپهر ۱۳۷۷: ج ۲، ۴۰-۴۱). ظاهراً نگرش حاجی میرزا آقاسی به کار به‌دستان دیوان‌سالاری چندان مساعد نبود، گو این‌که «هرکس که فی‌الجمله قابلیت و استعداد و حب وطن داشت را اخراج بلد می‌کرد ... اموال مردم را به جبر و عنف ضبط نموده ... حکومت ایالات را به هرکس که بیش‌تر پیش‌کش می‌داد می‌فروخت» (مارکام ۱۳۶۷: ۱۳۰).

پس از مرگ محمدشاه و تأیید سلطنت ناصرالدین میرزای ولیعهد، که در تبریز توقف داشت، نخستین اقدام دیوان‌سالاران عبارت بود از ائتلاف وزرا و عناصر درباری علیه حاجی میرزا آقاسی. برخی از دیوان‌سالاران و وزرای حکومت محمدشاه با تشکیل شورایی در محل بیلاقی سفارت انگلستان، ضمن اعلام وفاداری به پادشاه جوان قاجار، درخواست



خود را مبنی بر اخراج حاجی میرزا آقاسی بیان کردند که به خلع و سپس تبعید وی منجر شد (ورهرام ۱۳۶۷: ۶۲). سپس منصب صدارت در اولین شب پادشاهی طی حکمی به میرزا تقی خان امیرنظام تفویض شد که به واسطه درایت و تدبیر در سروسامان دادن به اوضاع ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه به لقب امیرکبیر مفتخر گردید و شاه به منظور پاداش خدمتاش، خواهر خود را به عقد او درآورد (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۷ ب: ۲۰۷، ۲۱۱).

ناصرالدین شاه نیروی خودکامه و قدرت مطلق اعمال بی قانونی را در انحصار داشت (کاتوزیان ۱۳۷۲: ۳۹) که با تکیه بر آن بر جامعه فرمان می راند. او به میل خود مقامات را به قیمت های مختلف می فروخت و به علت خست در مال اندوزی و اشتباهی سیری ناپذیر در جمع اموال، رمقی برای مؤسسات و نهادهای دولت باقی نگذاشت (امین الدوله ۱۳۵۵: ۲۱؛ کاظم زاده ۱۳۵۴: ۲۷۰). سر هنری دراموند ولف، سیاستمدار انگلیسی که در دوره ناصرالدین شاه از ایران بازدید کرد، با پی بردن به شرایطی که شاه قاجار بر جامعه و مردم حاکم کرده، او را وادار نمود اعلامیه صادر کند که به موجب آن حقوق و دارایی های رعایا محفوظ باشد (کاظم زاده ۱۳۵۴: ۱۷۶). احتشام السلطنه می نویسد: «اعمام و برادران و برادرزادگان و فرزندان خود و رجال و اعیان و بزرگان مملکت هم از این گونه تعرضات شاه مصون نبودند» (احتشام السلطنه ۱۳۶۷: ۱۶۷).

ناصرالدین شاه پس از آن که به امیرکبیر بدبین شد و او را به قتل رساند، عملاً کارها را خود برعهده گرفت و مدت ها صدراعظم نداشت و زمانی هم که کسی صدراعظم می شد همه کارها را شخصاً زیر نظر می گرفت (بروگش ۱۳۶۷: ۱۸۳).

او

دقت زیادی در تمام امور مملکت می کند و حتی در جزئیات امور هم شخصاً دستور صادر می کند ... این کار از پاره ای جهات شاید غیرلازم و حتی زیان آور باشد، زیرا از مسئولیت مدیران مملکت و درحقیقت اعضای دولت کم می کند و آنها تبدیل به وجودهای بی خاصیتی می شوند. علت این رفتار، بی اعتمادی شاه به صدراعظم و وزیران و افراد درجه اول است و ترس از آن که مبادا آنها اقدام به خیانت کرده و در دسرهایی به وجود آورند (بنجامین ۱۳۶۳: ۱۴۴-۱۴۵).

«در گفتمان حکومت مندی سلطان که در دوره ناصری هم چنان زیست فکری و سیاسی داشت، پادشاه به عنوان قبله عالم و ظل الله از حاکمیت مطلقه برخوردار بود» (امانت ۱۳۸۲: ۳۷) و معنای هرچه در دربار تهران می گذشت آن بود که شاه اراده می کرد.

قتل امیرکبیر با دسیسه عناصر فرصت‌جو و راحت‌طلب دربار و انتصاب میرزا آقاخان نوری به جانشینی وی نشان می‌دهد که در چنین نظام سیاسی شأن هیچ‌کس رعایت نمی‌شود و افراد نه برحسب لیاقت خویش، بلکه به سبب نزدیکی به هرم قدرت صاحب منصب می‌شوند و به تعبیر قائم‌مقام: «شعور و کفایت به چه کار، در این احوال اسباب اصلاح امور مملکت از اعتراض نفسانی و بی‌کفایتی رجال فراهم نمی‌آید» (آدمیت ۱۳۶۳: ۸۲).

قتل امیرکبیر با همه خدماتی که در راه تحکیم دولت قاجار انجام داد و شخصیتی تأثیرگذار بر ساختار سیاسی و حوزه اقتدار سلطانی بود، تصویر جامعه‌ای را بازتاب می‌دهد که در آن جان و مال هیچ‌کس در برابر اراده شاه ایمن نبود. این اتفاق دلیلی بر بی‌مرزی دایره اعمال قدرت شاه و شخص ناصرالدین‌شاه است. دروویل در همین باره می‌نویسد:

مرگ و زندگی افراد به دست پادشاه ایران است. بدون هیچ محاکمه‌ای می‌تواند محکوم کند و می‌تواند هرگاه که بخواهد مال و اموالشان را بدون کوچک‌ترین توجهی به مسئله حق و حقوق ضبط کند و این مسئله به خصوص در شرایطی که فرد ثروتمندی بمیرد صادق است (دروویل ۱۳۸۷: ۸۹-۹۰).

اعتمادالسلطنه نیز که از نزدیک شاهد اوضاع بوده و از محارم دربار به‌شمار می‌رفت، نمی‌توانست احساسات یا نظری غیر از آنچه واقعیت داشت و می‌دید بیان کند. وی در توصیف اوضاع کاربه‌دستان همکار خود در سازمان اداری عصر ناصرالدین‌شاه می‌نویسد: در ایران «هرکس خرت‌تر است فاضل‌تر است و هرکس خائن‌تر است معتبرتر است» (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۰: ۲).

میرزا ابراهیم، بدایع‌نگار، دو ویژگی جسارت و زیرکی را شرط خدمت یا به تعبیر خودش نوکری دولت دانسته، معتقد بود: «خدمت دولت و تحصیل مقام خیلی تعلق و تملق می‌خواهد ... خیلی عشوه و رشوه می‌خواهد ... خیلی سالوسی می‌خواهد ... بی‌خبری از آیین و ناموس می‌خواهد» (ناطق ۱۳۵۸: ۱۳۷).

در تأیید نظر بدایع‌نگار، در واقعه شکست سپاه اعزامی ناصرالدین‌شاه به جنگ ترکمن‌ها که شکست فاحشی متحمل شد، برای آن‌که خاطر مبارک همایونی آشفته نشود و موقعیت افراد به خطر نیفتد، اعضای مجلس مشورت‌خانه پس از مدتی بحث در این باره اعلام کردند «ان‌شاءالله این خبر درست نیست و اوضاع این قدر هم وخیم نشده است» (بروگش ۱۳۶۷: ۱۹۹).

پس از مرگ امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری به مقام صدارت و منصب امارت لشکر بدون وزارت کشور رسید (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۷ ب: ۲۱۸). در ۲۰ محرم سال ۱۲۷۵ ناصرالدین شاه میرزا آقاخان نوری را عزل و چند روز بعد اعلام کرد: «هریک از مهام بزرگ دولت را به یکی از امرا و امنای حضرت و رجال دولت محل می‌نماید» (خورموجی ۱۳۴۴: ۲۴۱).

روزنامه وقایع/تفاهیه در گزارش ۷ صفر ۱۲۷۵ ق خود از ابلاغ منشور صدارت به نام میرزا جعفرخان مشیرالدوله خبر داده، هر دو منصب مذکور را در جزو وظایف مشیرالدوله ذکر کرده است (وقایع/تفاهیه ۱۲۷۵: ۳۹۷؛ اعتمادالسلطنه ۱۳۶۳: ۱۳۱۴). شاه کارهای دیوان را بین شش وزارتخانه تقسیم کرد که عبارت بودند از: داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه، و وظایف و علوم. وزیران در برابر صدراعظم مسئولیت نداشتند و از شخص شاه دستور می‌گرفتند. ضمناً مجلسی به نام مجلس دربار اعظم یا دارالشورای کبرای دولتی با عضویت صدراعظم و وزیران و شاهزادگان بزرگ و چند تن از رجال و اعیان تشکیل می‌شد تا درباره اجرای اموری که دستور آن از طرف شخص شاه صادر می‌شد مشورت کنند. معمولاً این مجلس فقط با امور و مسائلی موافقت می‌کرد که اراده شاه بر آنها تعلق گرفته بود (ورهرام ۱۳۶۷: ۹۲-۹۳).

در عهد وزارت سپهسالار قزوینی برای اصلاح حکومت و تعیین خط‌مشی سیاست دولت، لایحه‌ای تحت عنوان قانون تنظیم شد که به موجب آن حدود تکالیف و اختیارات وزیران و سایر کارمندان دولت مشخص شد. لایحه مزبور در سال ۱۲۹۶ به تصویب ناصرالدین شاه رسید و برای اجرا به وزرا و مأموران دولت ابلاغ شد. پیرو این تصمیم و تأیید آن، تعداد وزارتخانه‌ها با اضافه شدن وزارتخانه‌های تجارت و زراعت و دربار به نه وزارتخانه افزایش یافت و در تغییر بعدی به سیزده عدد افزایش یافت و در پایان سال ۱۲۹۹ ق به چهارده عدد رسید. این تغییرات و افزایش تعداد وزارتخانه‌ها به نظر شخصی شاه بستگی داشت و نه توسعه و افزایش کارایی سازمان اداری مملکت. زیرا گاهی تعدادی از وزارتخانه‌ها در یک‌دیگر ادغام می‌شدند، گاه یک نفر چند وزارتخانه را اداره می‌کرد و گاه شخص صدراعظم چند وزارتخانه را در حدود اختیارات خود داشت (تنکابنی ۱۳۸۳: ۲۱۹).

فروش مناصب که به صورت جدی و به راه‌حلی برای درآمدزایی و حیف و میل‌های شاه تبدیل شده بود از زمان ناصرالدین شاه تقریباً صورت رسمی به خود گرفت (بیانی ۱۳۷۵: ج ۲، ۴۶۸). این پادشاه مناصب و مقام‌ها را علناً می‌فروخت. میل مفرط او به جمع‌آوری مال رمقی برای دیوان‌سالاری نگذاشته بود و به تهدیدی همیشگی برای جان و مال مردم

تبدیل شده بود (کازم زاده ۱۳۵۴: ۲۷۰-۲۷۳؛ رحمانیان و هژبریان ۱۳۹۱: ۱۰۴). این سیاست ناصرالدین‌شاه تأثیرات منفی متعددی بر ساختار قدرت بر جای نهاد. تلفیق ضعف کارگزاران منصب‌خریده و ساختار سیاسی پاتریمونیالیستی این کارگزاران را از کسب تخصص و تلاش برای افزایش بهره‌وری خود و حوزه اداری‌شان باز می‌داشت و چون در مسیر تحقق مطامع اقتصادی شاه فعال بودند، آن‌ها را هرچه بیش‌تر قدرت‌مندتر و با دوام‌تر کرد. بنابراین، در صورتی که مأموریت خود را در این زمینه با موفقیت به انجام می‌رساندند، ضمن بهره‌مندی خود از منافع اقتصادی فراوان می‌توانستند منصب خود را نیز به فرزند یا فرزندان خود منتقل کنند و زمینه موروثی کردن مناصب را فراهم آورند.

نرخ پست‌ها و مقامات بسته به اهمیت آن از حیث درآمدزایی متفاوت بود. این مهم در عبارتی که مونس‌الدوله در همین زمینه آورده قابل مشاهده است: «در آن وقت‌ها رسم بود هرکس می‌خواست جایی حکومت برود، پانصد اشرفی یا کم‌تر یا بیش‌تر، بسته به موقعیت آن محل بود، به صدراعظم می‌داد و حکم حکومت آن شهر را می‌گرفت و می‌رفت» (مونس‌الدوله ۱۳۸۰: ۲۴۰؛ ملک‌آرا ۱۳۰۶: ۱۶۶).

وزارت عدلیه، پلیس تهران (فوریه ۱۳۶۸: ۳۳۷، ۳۴۱)، ضرابخانه (معیرالممالک ۱۳۹۰: ۱۶۹؛ اعتمادالسلطنه ۱۳۵۰: ۹۵۱)، ایلخانی‌گری ایل قاجار (عین‌السلطنه ۱۳۷۶: ج ۱، ۷۴۸؛ جعفری و دیگران ۱۳۹۵: ۱۱)، و وزارت جنگ تعدادی از مهم‌ترین مشاغل و مسئولیت‌هایی هستند که برای تصاحب آن‌ها از سوی متقاضیان پیش‌نهادهای مالی و سوسه‌انگیزی مطرح و حتی پیش‌کش‌هایی به شخص شاه نیز پرداخت شده است. مسئله فروش مقامات فقط به فروش حکومت ایالات محدود نمی‌شد، بلکه بعضاً سفرها و مأموریت‌های خارجی را نیز شامل می‌شد. چنانچه احتشام‌السلطنه درباره مأموریت روسیه جهت تعزیت مرگ الکساندر سوم به این مسئله به‌وضوح اشاره کرده است (احتشام‌السلطنه ۱۳۶۷: ۱۱۸).

استبداد شاه وزرا را در مسیری هدایت می‌کرد که می‌دانستند فقط باید از شاه تبعیت محض کنند. در این اوضاع از وزیر تا میرزا همگی خدمت‌گزار شخص شاه بودند و اطاعت از فرمان‌های شاه باید وجهه همّت آن‌ها باشد. نتیجه چنین رابطه عاری از ساختار و ضابطه، گره‌خوردن رشد و ترقی افراد به عنایات ملوکانه و نه شایستگی و لیاقت افراد بود که فرهنگ تملق و سخن‌چینی را، که از بارزترین ویژگی‌های دیوان‌سالاری پاتریمونیال است، برای برون‌کرد رقبا از میدان سیاست به‌دنبال داشت (روش‌شوار ۱۳۷۸: ۱۱۰).

انعطاف ناصرالدین‌شاه به پذیرش افزایش تدریجی تعداد نهادها و وزارت‌خانه‌ها معلول گرایش وی به آزادی و کاهش خودکامگی سیاسی نبود، بلکه ناشی از تلاش برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست شخص صدراعظم بود. حکومت خودکامه قاجار به‌مرور زمان استحکام یافت و در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه به کمال خود رسید و آن پادشاه مغرور و مستبد به‌رأی حتی برای صدراعظم و دارالشورای کبرای دولتی مجال چون‌وچرا دربرابر تمایلات و آرای خود باقی نگذاشت.

## ۶. نتیجه‌گیری

قاجارها، پس از طی کردن عصر آقامحمدخان که توانسته بود با اقدامات نظامی خود تاحدودی بنیان‌های دولت قاجاریه را بنا نهد، دریافتند برای اداره قلمرو تحت فرمان خود و نیز نظارت بر شئون سیاسی و اجتماعی جامعه باید مانند حکومت‌های پیش از خود یک سازمان دیوانی با ادارات مختلف و متنوع تأسیس کنند.

ضرورت‌هایی که انگیزه شاهان قاجار در تبدیل کردن خیمه خان قاجار به درباری با مشغولان و مسئولان متعدد بود، ممکن است ناشی از تمایل ذاتی شدید به خودکامگی، نیازهای مالی، روابط خارجی و درگیری‌های نظامی بوده باشد. زیرا اوضاع سیاسی و اقتصادی امکان تکیه بر حداقل افراد و نهادها را برای مدیریت جامعه نمی‌داد. بنابراین، شاهان قاجار درصدد برآمدند یک‌بار دیگر الگوی هم‌بستگی دیوان‌سالاری و نهاد سلطنت را، که سابقه‌ای طولانی در تاریخ ایران دارد، به‌کار گیرند. آن‌ها با الگوبرداری از دولت‌های پیشین و به‌ویژه حکومت صفویه تشکیلات دیوان‌سالاری خود را پی‌ریزی کردند که بزرگ‌تر شدن تدریجی آن تابعی از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی جامعه بود. نخستین ضرورت برای تأسیس دیوان‌سالاری بزرگ‌تری از دستگاه دیوانی کوچک آقامحمدخان در عصر فتحعلی‌شاه زمانی اتفاق افتاد که شاه در نخستین برخوردها با مسائل سیاسی کلان مانند تثبیت مقام سلطنت، روابط خارجی، و یا مدیریت «ممالک محروسه» با بحران روبه‌رو شد.

فتحعلی‌شاه با این‌که پایه‌گذار دیوان‌سالاری قاجاریه بود، اما در تصمیمات مهم به رأی خویش می‌رفت، بی‌آن‌که مسئولیتی بر این تصمیمات مترتب بداند. اگرچه نهاد مذهبی و روحانیت در مقاطعی او را دچار چالش مشروعیت سیاسی کردند، اما او نمونه شخصیت مقتدر بی‌مسئولیت بود.

به نظر می‌رسد به علت خصلت استبدادی و مشی اقتدارطلبی که شاهان قاجار داشتند، هدف اصلی آن‌ها از تأسیس و گسترش سازمان دیوان‌سالاری تمرکز بیش‌تر بر امور از طریق بسط سلطه همه‌جانبه خود بر جامعه بوده باشد. از این‌رو، شاه در رأس هرم سازمان اداری و نهاد دیوان‌سالاری دوره قاجار قرار داشت. قدرت او ناشمار و اقتدار او بی‌نهایت بود و اراده تام بر همه‌چیز از مال تا جان مردم داشت که از آن‌ها به رعیت تعبیر می‌شد. همه مناصب اداری و مشاغل دیوانی در تحت اختیار و اداره او بود. با اجازه شخص شاه افراد می‌توانستند وارد در دایره دیوانیان شده یا از این مجمع خارج شوند. همه تصمیمات با حضور و نظر شاه گرفته می‌شد و شرط ابلاغ و اجرای آن‌ها مهورشدن به مهر و امضای شاه بود. درکنار بزرگ‌ترشدن دیوان‌سالاری قاجاریه به‌عنوان بدنه دولت، که زمینه را برای اعمال سلطه فرمان‌روا فراهم می‌کرد، موقعیت برای بروز و تحقق حاکمیت خودکامه نیز فراهم می‌شد.

سطح تکامل جریان اجتماعی در هر جامعه اساساً به توان نهادهای حکومتی برای کاهش خودکامگی و استبداد، به‌ویژه در جایی که عموماً در برابر مردم به کار می‌رود، بستگی دارد. بدون شک ایران دوره قاجار دارای نهادهای نیرومند حکومتی نبود. در چنین نظامی که با بحران مشروعیت نیز مواجه بود، نهادهای مستقل با حیثیت اداری مشخص و کارآمد برای اداره امور هرگز پدیدار نشدند. زیرا ساخت خودکامه و تمایل ذاتی به مطلق‌گرایی امکان خلق و تأسیس دیوان‌سالاری بیرون از چهارچوب دولت خودکامه را نمی‌داد. ساخت خودکامه و دیوان‌سالاری وابسته توأمان در جهت بسط سلطه سیاسی و اقتدار مطلق شاهان قاجار سازمان یافت. رسالت این سازمان دیوان‌سالار نه تأمین منافع عمومی و تعریف حدود مشخص برای دایره اقتدار فرمان‌روا، بلکه استعمار جامعه و فربه‌کردن هرچه بیش‌تر فرمان‌روای خودکامه و دولت اقتدارگرا بود. در نتیجه در چنین ساختاری دو امکان نمی‌شد بروز یابد: ۱. امکان تأسیس و گسترش دیوان‌سالاری مستقل درکنار حکومت؛ و ۲. امکان پیدایش طبقات اجتماعی بیرون از ساختار خودکامه.

منصوبان، شاغلان، و کاربه‌دستان نالایق و گزینش‌شده نهاد دیوان‌سالاری که کم‌ترین استقلال ممکن را داشتند عمده تلاششان اثبات وفاداری خود به فرمان‌روای پاتریمونیال از طریق بروز اصل آمریت به‌وجه کامل بود. کم‌ترین تلاش برای خروج از خطوط اصلی حاکم بر روابط ارباب و رعیت یا شاه و بنده، که همانا فرمان‌بری محض و اطاعت چاکرانه بود، نتیجه‌ای ناخوش‌آیند برای شخص، خانواده و دوستان و بستگان وی در پی داشت. بنابراین، به هر نحو تلاش می‌کردند خود را فرمان‌بردار و خادم شاه بشناسانند و او را

ولی نعمت خود بپندارند. زیرا شاه هرگاه که کوچک‌ترین خطری از ناحیه این «نوکران درگاه» احساس می‌کرد، می‌توانست مالشان را مصادره کند، آنان را از عرش قدرت به فرش ذلت بکشاند و جانشان را بگیرد (7: 1971; Meredith 1971: IV). این نشان‌دهنده طبیعت و ساختار خودکامه قدرت سلطنت و دولت بود و دولت نیز نماد خودکامگی مطلق. در نتیجه ساختار حاکم سرچشمه اساسی بی‌ثباتی بی‌قانونی و خودکامگی به‌شمار می‌آمد. در ساختاری که بدون نهادهای کارآمد برای اداره امور داخلی بود و مشاغل و مناصب تفاوت ساختاری نداشتند، حکومت نیز به کارگزاران نخبه و کارآموزده اداری و حکومتی نیاز نداشت. در نتیجه، واجد خصوصیتی می‌شد که ویژگی‌های بنیادین ساختار پاتریمونالی را تشکیل می‌دادند.

## پی‌نوشت

۱. برای بررسی دقیق‌تر ناسیونالیسم ایرانی در دو دوره تاریخی قاجاریه و مشروطیت و نیز چهارچوب مفهوم قومیت در ایران، بنگرید به میرزایی، سیدآیت‌الله (۱۳۹۶)، «ناسیونالیسم و قومیت در ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۸، ش ۱؛ قادری، طاهره و سیدآیت‌الله میرزایی (۱۳۹۰)، «ناسیونالیسم ایرانی در سده نوزدهم»، *مطالعات جامعه‌شناختی*، ش ۱۸، ش ۳۹.

## کتاب‌نامه

- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۱)، *خاطرات تاج‌السلطنه*، تهران: تاریخ ایران.
- اجتهادی، مصطفی (۱۳۷۱)، «ساختار قدرت در عهد قاجاریه»، *نشر دانش*، ش ۷۴.
- احتشام‌السلطنه (۱۳۶۷)، *خاطرات*، تهران: زوار.
- اشرف، احمد (۱۳۴۷)، «ماکس وبر و علوم اجتماعی»، *مجله سخن*، دوره ۱۷، ش ۱۱ و ۱۲.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۵۰)، *روزنامه خاطرات*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۵۷)، *خلسه (مشهور به خواب‌نامه)*، به‌کوشش محمود کتیرایی، تهران: توکا.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۵۷)، *صدرالتواریخ*، به‌کوشش محمد مشیری، تهران: روزبهان.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۷)، «خوانش‌های نظری از دولت پیشامشروطگی ایران»، *نشریه تاریخ ایران*، ش ۵۹.

- امانت، عباس (۱۳۸۲)، *قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه.
- امین‌الدوله، علی‌خان (۱۳۵۵)، *خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله*، تهران: امیرکبیر.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آپراکرامبی، نیکلاس و دیگران (۱۳۶۷)، *فرهنگ جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن پویان، تهران: چاپخش.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۹۵)، *مکتوبات کمال‌الدوله*، تصحیح و چاپ علی‌اصغر حقدار، بی‌جا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۳)، *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*، تهران: دماوند.
- آدمیت، فریدون و هما ناطق (۱۳۵۶)، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشرنشده دوره قاجار*، تهران: آگاه.
- آشوری، داریوش (۱۳۶۶)، *دانش‌نامه سیاسی*، تهران: سهروردی و مروارید.
- آصف، محمدهاشم (۱۳۵۷)، *رستم‌التواریخ*، تصحیح محمد مشیری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- آقازاده، جعفر (۱۳۹۶)، «اقدامات فتحعلی‌شاه قاجار برای کسب مشروعیت سیاسی براساس روش‌های جاری دوره اسلامی»، فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی، س ۹، ش ۱.
- بابائی، غلامرضا و بهمن آقائی (۱۳۶۵)، *فرهنگ علوم سیاسی*، ج ۱، تهران: ویسن.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۷)، *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۵)، «ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی»، *نشریه نقد و نظر*، ش ۷ و ۸.
- بنجامین، س. ج. و. (۱۳۶۳)، *ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین‌شاه*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: جاویدان.
- بیانی، خانابا (۱۳۷۵)، *پنجاه سال تاریخ ناصری*، ج ۲، تهران: علم.
- تبریزی (طالبوف تبریزی)، میرزاابوطالب (۱۳۱۲)، *سفینه طالبی یا کتاب احمد*، ج ۲، اسلامبول: اختر.
- تنکابنی، حمید (۱۳۸۳)، *درآمدی بر دیوان‌سالاری در ایران*، تهران: علمی و فرهنگی.
- جعفری، علی، مرتضی دهقان‌نژاد، و فریدون الهیاری (۱۳۹۵)، «اصلاح نظام اداری ایران در عصر قاجار با تأکید بر قانون استخدام کشوری»، فصل‌نامه *تاریخ اسلام و ایران*، س ۲۶، دوره جدید، ش ۲۹.
- جونز، سر هار فورد (۱۳۸۶) *سفرنامه جونز*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: ثالث.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۴)، «ساخت اقتدار سلطانی»، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش ۹۱ و ۹۲.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۴۴)، *حقایق الاخبار ناصری*، به‌کوشش حسین خدیوچم، تهران: زوار.



پاتریمونیاالیسم و خودکامگی سیاسی در عصر اول حاکمیت قاجاریه ۷۳

- دروویل، گاسپار (۱۳۸۷)، *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محیی، تهران: گوتنبرگ.
- دو سرسی، کنت (۱۳۶۲). *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ م؛ سفارت فوق‌العاده کنت دو سرسی*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دهنوی، نظامعلی (۱۳۸۲)، «سازمان دیوانی و تحول آن در دوره قاجار (عهد اول)»، *گنجینه اسناد*، ش ۵۰ و ۴۹.
- رحمانیان، داریوش و حسین هژیریان (۱۳۹۱)، «استبداد و انحطاط ایران از نظر سفرنامه‌نویسان خارجی»، *نشریه مطالعات تاریخ اسلام*، س ۴، ش ۱۳.
- روش‌شوار، ژولین (۱۳۷۸)، *خاطرات سفر ایران*، ترجمه مهراں توکلی، تهران: نشر نی.
- سالور (عین‌السلطنه)، قهرمان میرزا (۱۳۷۶)، *روزنامه خاطرات*، به‌کوشش محسن میرزایی، ج ۱، تهران: زریاب.
- سپهر (لسان‌الملک)، محمدتقی (۱۳۷۷)، *ناسخ‌التواریخ قاجاریه*، به‌کوشش جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- سیمونیچ، ای. او. (۱۳۵۳)، *خاطرات وزیر مختار*، ترجمه یحیی آریزپور، تهران: پیام.
- فروند، ژولین (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: توتیا.
- فوریه، ژرار (۱۳۶۸)، *سه سال در دربار ایران*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به‌کوشش همایون سعیدی، تهران: دنیای کتاب.
- قزوینی، محمدحسین (۱۳۷۰)، *قانون قزوینی*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: طایه.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- کاسم‌زاده، فیروز (۱۳۵۴)، *روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- کرزن، جرج ن. (۱۳۶۲)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۹۵)، *صد خطابه*، ویراسته محمدجعفر محجوب، تهران: چشمه.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۴۶)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کمالی‌طه، منوچهر (۱۳۵۶)، *اندیشه قانون‌خواهی در ایران سده نوزدهم*، بی‌جا.
- لمبتون، آن. ک. س. (۱۳۷۵)، *ایران عصر قاجار*، ترجمه سیمین فصیحی، تهران: جاودان خرد.
- مارکام، کلمنت (۱۳۶۷)، *تاریخ ایران در دوره قاجار*، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: نشر فرهنگ ایران.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۸)، *شرح زندگانی من*، تهران: زوار.
- معیرالممالک، دوست‌علی خان (۱۳۹۰)، *رجال عصر ناصری*، تهران: تاریخ ایران.

- ملک‌آرا، عباس میرزا (۱۳۰۶)، *شرح حال*، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: بابک.
- ملکم، جان (۱۳۸۲)، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا حیرت، تهران: دنیای کتاب.
- ملوین، چارلز پتر، گوین هامبلی، و پتر آوری (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران: دوره افشار و زند و قاجار*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- موریه، جیمز (۱۳۸۶)، *سفرنامه جیمز موریه*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- مونس‌الدوله (۱۳۸۰)، *خاطرات*، به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران: زرین.
- میرزاقاجار، جهانگیر (۱۳۲۷)، *تاریخ نو*، به کوشش عباس اقبال، تهران: کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکا.
- میرزایی، سیدآیت‌الله (۱۳۹۵)، «ناسیونالیسم و مدرنیته سیاسی در مشروطه ایرانی»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره ۸، ش ۲.
- ناطق، هما (۱۳۵۸)، *مصیبت و یا و بالای حکومت*، تهران: گستره.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۶)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، ج ۱، تهران: اهورا.
- نواب‌تهرانی، میرزا مهدی (۱۳۷۶)، *دستورالاعتقاد*، تصحیح سیدعلی آل‌داود، تهران: تاریخ ایران.
- وبر، ماکس (۱۳۹۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: سمت.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۷)، *نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار*، تهران: معین.
- وطن‌دوست، غلامرضا (۱۳۷۹)، «ساختار قدرت و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره ناصری و مظفری»، *پژوهش‌نامه علوم انسانی*، ش ۲۸.
- وقایع اتفاقیه (۱۲۷۵).

Bakhash, Shaul (1971), "The Evolution of Qajar Bureacracy 1779-1879", in: *Middle Eastern Studies*, vol. 7, London.

Farzaveh, Mateo Mohammad (2015), *The Iranian Constitutional Revolution and the Clerical Leadership of Khurasani*, Syracuse: Syracuse University Press.

Meredith, Colin (1971), "Early Qajar Administration: An Analysis of its Development and Functions", in: *Iranian Studies*, vol. IV, USA.

Moazami, Reza (2013), *State. Religion and Revolution in Iran 1796 to the Present*, New York: Palgrave Macmilian.

Sheikholeslami, A. Reza (1971), "The Sale of Offices in Qajar Iran 1858-1859", *Iranian Studies*, vol. IV, no. 2-3.